

■ و بعنوان ، پرش آخر ، اعلیحضرت چرا ایران را ترك فرمودند ، كــم
نیستند کسانیكه معتقدند شاهنشاه باید میماندند و مملكت را ترك نمی
کردند .

— مانند ! نمی توانستم دیگر نمی شد . فشاری كه امریکایی ها می آوردند
روز بروز بیشتر می شد و دست آخر صورت تحمیل گرفت . آنها اصرار داشتند
و تضمین می کردند كه اگر بروم ، دوریم ، همه را آرام می كند و خودم هم از ،
دور می توانم ، حوادث را به چشم دیگری بنگرم . البته دیدیم ! همه دیدیم كه
چه شد . ولی مگر می توانستم علیه امریکایی ها بمانم . به ویژه علیه ژنرالی
كه مخصوص این كار فرستاده شده بود ؟ و از همه شگفتی انگیز تر آن كه پس از
رفتن من و از میان رفتن همه منافعیشان ، نیز ، امریکایی ها دست از خصومت

با من برنداشتند . در آینده خواهید دید می گویند که این من بودم که ژنرال هاپزر را در نیمه راه قاتل گذاشتم .

■ اعلیحضرتا ، اتفاقاً یکی از پرسش ها همین است ، مردم می گویند به — به خارجی ها چه مربوط بود ؟ باید با اعمال قدرت جلو این توطئه سد می شد ؟

— مسلماً این کار ممکن بود ولی به چه قیمت ؟ بلی . امروز بعضی ها به من سرزنش می کنند که چرا با اعمال قدرت و شدت مقررات حکومت نظامی را بدقت اجرا نکردم و امنیت را به هر قیمت که شده به کشور باز نگرداندم . امروز به من گفته می شود که یقیناً اجرای این تصمیم بمراتب کمتر از دوران خونین هرج و مرج کنونی ، تلفات در بر می داشت . پاسخ من اینست که سرزنش پس از وقوع حوادث کار دشواری نیست . و ، یک پادشاه حق ندارد تاج و تخت خود را به قیمت ریختن خون هموطنانش حفظ کند . یک دیکتاتور می تواند حکومت را بنام مرامی که مدافع آن است ، با خونریزی نگاه دارد . اما پادشاه یک دیکتاتور ، نیست . میان شاه و ملت ، پیوندی ناگسستنی وجود دارد . یک دیکتاتور تنهاست . و به خود می اندیشد . یک پادشاه تاج و تخت را از دیگری به ارث برده و باید به فرزندان انتقال دهد . در هفته های دشوار پایان سلطنتم ، من قسمت مهمی از وقت خود را پای تلفن می گذراندم و دستورم همواره چنین بود :

کوشش کنید از خونریزی جلو گیری شود . روزی که استاندار خراسان بانا را حتی بسیار اطلاع داد که گروهی از تظاهرکنندگان می خواهند مجسمه مرا واژگون ، کنند ، به وی گفتم : در حالی که دولت در همه جبهه ها عقب نشینی می کند و تسلیم می شود چه معنی و مفهومی دارد که برای حفظ یک مجسمه از قسوا ی نظامی استفاده شود . شاید عزیمت من اشتباه بود ، ولی نخست از سوی امریکا پی ها تحت فشار مداوم قرار گرفته بودم . باید می رفتم ، بایست حتماً می رفتم ، بالاخره نیز هنگامی که همه چیز از هم پاشید ، می بایست ، دستور تیراندازی بروی مردم را می دادم و شما خوب می دانید که نخواستم چنین کنم . از دیگر اشتباهات من این بود که به افرادی اعتماد نمودم که لیاقت نداشتند